

حسین دهشیار*

انتخابات ۲۰۰۴ آمریکا: چارچوب تحلیلی خرد

چکیده

انتخابات سال ۲۰۰۴ که در بطن جنگ خارجی و وضعیت نامطلوب اقتصادی در داخل آمریکا انجام گرفت برخلاف سنت‌های تاریخی بیش از همه تأثیرگذاری وسیع شخصیت‌های کاندیداها را به نمایش گذاشت. با وجود اینکه در مقام مقایسه با انتخابات سال ۲۰۰۰ رأی دهندگان بیشتری در انتخابات شرکت کردند و همه با توجه به مدل‌های انتخاباتی به همین لحاظ شانس جان کری را بالاتر می‌دانستند، نتایج انتخابات برخلاف انتظار دموکرات‌ها به نفع جورج دبلیو بوش رقم خورد. آنچه بیش از همه تأثیرگذار در حیات دادن به جهت‌آرای رأی‌دهندگان بود ویژگی‌های فردی کاندیداها و دغدغه‌های اخلاقی آنان بود. جمهوریخواهان انتخابات را به نفع خود رقم زدند چرا که از یک سوی کاندیدای آنان از دید رأی‌دهندگان نزدیکتر به زاویه فکری آنان بود و از سویی دیگر کاندیدای دموکرات‌ها کمترین میزان نزدیکی ارزشی را با رأی‌دهندگان به نمایش گذاشت. به همین لحاظ، می‌توان درک کرد که چگونه رییس‌جمهوری که به جهت سیاست‌هایش، آمریکا برای نخستین بار در سی سال گذشته در یک ماجراجویی بزرگ نظامی بین‌المللی دخیل شده بود و به لحاظ عملکرد وی، وضعیت اقتصادی مملکت ضعیف‌گردیده بود، به این توفیق دست می‌یابد که برای بار دوم انتخاب گردد. ماهیت ظرفیتهای فردی و نگرشهای ارزشی کاندیداها با توجه به فضای انتخاباتی بیش از هر مؤلفه دیگری در شکل دادن به عملکرد رأی‌دهندگان مؤثر بود.

کلید واژگان: آمریکا، جورج بوش، انتخابات ۲۰۰۴، کاندلیزا رایس، روابط بین‌الملل، رأی‌دهندگان.

* دکتر حسین دهشیار، استادیار علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی است. فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی - آمریکاشناسی، سال ششم، شماره ۲، بهار ۱۳۸۴، ص ۱-۲۲.

دیباچه

از سال ۱۸۲۸ به دنبال حذف کنگره آمریکا در معادله انتخاب رییس جمهور، ویژگی انتخابات ریاست جمهوری تداوم تنیدگی دو واقعیت ثبات و تغییر بوده است.^۱ ماهیت دو حزبی رقابت برای سکونت در کاخ سفید از سال ۱۸۶۰ تا ۲۰۰۴ که بر بستر «انتخابات مقدماتی نامریی» حیات یافته است،^۲ قابلیت پیش بینی را به شدت افزایش داده است. اما از سوی دیگر، الگوهای کلیشه ای نژادی و حساسیت آنها^۳ به تحول، ویژگی شخصیتی کاندیداها^۴ که از یک انتخابات به انتخابات دیگر به شدت متفاوت است، کمیت و کیفیت متفاوت موضوعات^۵ و عملکرد حزبی به جهت اقدامات ساختاری و رفتاری،^۶ ظرفیت پیش بینی درباره نتایج انتخابات^۷ را متزلزل ساخته است. دموکراسی به معنای تعامل ارزشهای لیبرال و گرایشهای «مردم پسند» در عمل^۸ در فرآیند انتخابات ریاست جمهوری به شکلی بسیار واضح جلوه نمایی می کند. به همین روی است که از شبه حاکمیت رأی دهندگان در آمریکا^۹ صحبت می شود. اما در نهایت این رأی دهندگان هستند که با توجه به جایگاه اجتماعی، ارزشها و ترجیحات که از آن بهره مند هستند و ارزیابی فضای سیاسی و متعلقات آن به «معماری انتخاب»^{۱۰} با رأی خود می پردازند. جدا از اینکه اعتقاد بر عملکرد غیر آگاهانه^{۱۱} رأی دهندگان و یا اعتقاد به آگاهی^{۱۲} و وقوف مبسوط تصمیم گیرندگان در پای صندوقهای رأی باشد، ساکن کاخ سفید در بطن افکار عمومی تجلی می یابد^{۱۳} و حیات می گیرد. رأی دهندگان به شدت متأثر از ماهیت اجتماعی جامعه بر آمده از تاریخ کشور، خصلتهای فردی و شخصیتی کاندیداها، عملکرد احزاب سیاسی و موضوعات هستند که منجر به این می گردد که رأی آنها ویژگی متغیر پیدا کند. از همین رو است که نزدیک ترین انتخابات در تاریخ مبارزات ریاست جمهوری در سال ۲۰۰۰ حیات یافت^{۱۴} و چهار سال بعد کاندیدایی که با رأی کمتر یعنی ۵۰٫۵ میلیون در مقام مقایسه با ۵۱ میلیون رأی رقیب به کاخ سفید راه یافته بود و متهم به سرقت کاخ سفید گردید،^{۱۵} بالاترین تعداد رأی در حیات انتخاباتی آمریکا یعنی ۵۹۴۵۹۷۶۵ را به دست آورد. در چارچوب این درک است که ضرورت پیدا می کند تا برای فهم پدیده انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا به عواملی که جهت رأی و ماهیت آن را تعیین می کنند توجه شود.

الگوهای نظری و انتخابات سال ۲۰۰۴

نتایج انتخابات سال ۲۰۰۴ و اینکه جان فوربز کری و جورج دبلیو بوش چگونه به وسیله رأی دهندگان ارزیابی شدند را می توان در چارچوب سه تئوری متمایز تحلیل کرد.

۱. **موضع گیری در مورد سیاست:** تحت تأثیر تحلیلهای حوزه اقتصاد این نگاه قوت یافت که رأی دهندگان به وضوح قادر به تشخیص منافع خود می باشند.^{۱۶} او در چارچوب سیاست فکر می کند که به معنای بهره مند بودن رأی دهنده از ذهنیت ایدئولوژیک است.^{۱۷} او از «موضع» خود نسبت به سیاستهایی که در مورد آنها دغدغه دارد، مطلع است. پس او از موضوعات آگاهی دارد و در عین حال که به موضع کاندیداها درباره موضوعات نیز آگاه است. اطلاعات در دسترس به گونه ای هستند که این امکان را فراهم می کنند تا به مقایسه موضع خود و کاندیداها در رابطه با موضوعات پردازد. رأی دهنده به فاصله بین خود و کاندیدا در حیطه سیاست آگاهی می یابد و کاندیدایی را بر می گزیند که کمترین فاصله را از موضع او درباره موضوعات دارد. این درک از رأی دهنده به شدت متأثر از مفهوم تئوری دموکراسی در شکل آرمانی آن است. او تمامی هزینه های جمع آوری اطلاعات را تقبل می کند تا یک تصمیم آگاهانه بگیرد که موجب تعالی موقعیت فردی او و خیر اجتماعی می گردد.

با تکیه بر آگاهی از سیاستهای مطرح شده است که رأی شکل می گیرد.^{۱۸} رأی دهنده برای خود یک طیف سیاسی ترسیم می کند و بر روی طیف جایگاه خود را در رابطه با موضوعات تعیین می سازد و هر کاندیدای را که در این طیف به موضع او نزدیک تر باشد، مطلوب تر می یابد و هر کاندیدایی را که از موضع او دورتر باشد، نادیده می گیرد.^{۱۹} او کاملاً بدون در نظر گرفتن احساس شخصی به کاندیداها و فارغ از وابستگیهای حزبی به تصمیم گیری می پردازد. شخصیت کاندیدا و ویژگیهای فردی آنان و اینکه آنان به کدام حزب تعلق دارند، در ارزیابی نهایی در نظر گرفته نمی شوند. جنبه های روانی رأی دهنده تأثیرگذار بر رأی نیستند و تنها عاملی که شکل دهنده ترجیح دادن یک کاندیدا به کاندیدای دیگر است، چیزی جز موضع گیری کاندیدا درباره موضوعات نیست. معیار ارزیابی میزان فایده و بهره ای است که رأی دهنده از رأی خود متصور است. برخلاف نظریه هایی که عامل تعیین کننده در

عملکرد رأی دهندگان را «تعلق حزبی»^{۲۰} می‌دانند، این تأکید بر درک سیاسی و تعلق خاطر موضوعی است که اعتبار می‌یابد. اگر تفاوت بین موضع کاندیداها زیاد باشد و اختلافات موضوعی شدید باشد، جمع‌آوری اطلاعات برای رأی دهنده افزایش می‌یابد؛ چرا که می‌بایستی بیشتر اطلاعات کسب کند چون برنامه‌ها و نظریه‌هایی که به وسیله کاندیداها ابراز می‌شود، با هم تفاوت فراوان دارند. در این حالت سود رأی دادن افزایش می‌یابد و رأی دهنده اشتیاق بیشتری برای حضور در انتخابات می‌یابد؛ چرا که در صورت باخت کاندیدایی که با او نزدیکی موضع دارد، سیاستهای کاندیدای دور از موضع او به صورت قانون در خواهد آمد. دو نوع هزینه برای کسب اطلاعات به وسیله رأی دهنده پرداخت می‌شود. بعضی از هزینه‌ها هستند که «هزینه‌های قابل انتقال» هستند؛ مثل جمع‌آوری اطلاعات راجع به کاندیداها که می‌شود آنها را به دیگران منتقل کرد. بعضی از هزینه‌ها غیر قابل انتقال هستند؛ مثل عمل رأی دادن که هزینه نتیجه را را نمی‌شود به دیگران منتقل کرد.

با توجه به مطالب مطرح شده، فرض بر این است که رفتار انتخاباتی با وقوف به موضع رأی دهنده و موضع کاندیداها قابل پیش‌بینی است. مشارکت و حضور در انتخابات برآمده از فاصله بین کاندیداها و مردم در روی طیف سیاستها است. هر چه فاصله در روی طیف کمتر باشد، میزان شرکت کاهش می‌یابد و هر چه فاصله بین کاندیداها و مردم بیشتر باشد، میزان مشارکت و تعداد رأی دهندگان افزون‌تر می‌شود. چنین درکی از رأی دهنده، برجسته ساختن برداشت ایدئولوژیک از رقابتهای ریاست جمهوری و به معنای توجه به ارزشهای لیبرال و محافظه کار است. رأی دهندگان در قالب معیارهای لیبرال و محافظه کار به ارزیابی می‌پردازند از مواضع کاندیداها تحلیل ایدئولوژیک می‌کنند. اعطای بعد ایدئولوژیک به عملکرد رأی دهندگان پذیرش این نکته است که رأی دهندگان آگاه، درگیر و علاقه مند به مشارکت سیاسی هستند. رأی دهنده دارای «ترجیحات» است. در اینجا نگاه خرد به موضوع انتخابات و رأی دهنده است که منجر به ترسیم یک تصویر عقلانی از رأی دهندگان به عنوان یک جمع می‌شود^{۲۱} که در چارچوب یک طیف ایدئولوژیک به قضاوت می‌نشینند^{۲۲} و جهت رأی خود را مشخص می‌سازد. در چنین تصویری که از رأی دهنده ترسیم می‌شود، موضوعات،

ماهیت تعیین کننده می یابند و توجه به آنها محوریت می یابد که به مفهوم حضور آگاهانه و عقلانی در حیات سیاسی است.

۲. موضع گیری نسبت به فرآیند: در دهه ۱۹۶۰؛ به دنبال شکل گرفتن تئوری پایان

ایدئولوژی و اینکه شهروندان در چارچوب یک منطق و ذره بین ایدئولوژیک به حیات اجتماعی توجه نمی کنند، این نگاه به تدریج قوت گرفت که باید به فرآیند توجه شود. رأی دهندگان به ماهیت ارزشی در مقوله سیاستها توجه ندارند و تصویر آرمانی از ایده دموکراسی که در آن رأی دهنده در قالب ترجیحات و ارزشها به تصمیم گیری می پردازد، موضوعیت ندارد. آنچه برای رأی دهنده تعیین کننده است، چگونگی تدوین سیاستها و حیات دادن به موضوعات است و بنیادهای ارزشی برای توجیه سیاستها مطرح نیست. دموکراسی در قالب ارزشها مطرح نمی شود، بلکه باید در قالب فرایندها به وجود آید. چگونگی شکل گیری سیاستها است که باید بیانگر کیفیت حیات اجتماعی و میزان وسعت دموکراسی باشد.^{۲۳} برخلاف کسانی که معتقد به این هستند که رأی دهنده برپایه منطق ایدئولوژیک و خرد ارزشی به تصمیم گیری می پردازد.^{۲۴} ذهنیت بر این است که رأی دهنده به فرآیند شکل گیری سیاستها و چگونگی تحقق قولهایی توجه می کند که کاندیداها در طول مبارزات انتخاباتی ارائه کرده اند. رأی دهندگان بیش از آنچه به ترجیحات خود توجه داشته باشند، به فرآیند تحقق این ترجیحات توجه می کنند.

میزان رضایت و یا عدم رضایت از سیستم سیاسی، بر این پایه شکل می گیرد که شهروندان تا چه حدی خود را در فرآیند شکل دادن به سیاستها دخیل می دانند و تا چه میزانی به گروهها و رویه های مؤثر در سیاست گذاری به دیده شک می نگرند. اینکه از سال ۱۹۶۴ تا ۲۰۰۴ رأی دهندگان به تدریج حضور کمتری در پای صندوقهای رأی داشته اند، ناشی از عدم رضایت از فرآیند سیاست گذاری بوده است. این به معنای کاهش اعتماد به حکومت و ساختار سیستم سیاسی مطرح می شود.^{۲۵} معیار رأی دهنده در تعیین کاندیدای مطلوب بستگی به نگرش او به فرآیند تصمیم گیری در فضای سیاسی دارد. اگر رأی دهنده معتقد به این باشد که نهادهای سیاسی برپایه تئوری دموکراسی عمل می کنند، بنابراین، به کاندیداهایی رأی

می دهند که نزدیکترین اتصال را به سیستم دارند و خود را با عملکرد سیستم هویت می بخشند. چنین سیاستمداری معتقد به «دموکراسی نهادی» است. اگر رأی دهنده بر این باور باشد که سیستم سیاسی جوابگو نیست، به کاندیداهایی متمایل می شود و رأی می دهد که خواهان دگرگون ساختن ماهیت سیاست گذاری هستند. اصولاً کاندیداهایی که مستقل و یا کاندیدای حزب سوم هستند، بیشترین میزان توجه را در بین رأی دهندگان دارند که از سیستم سیاسی ناراضی هستند. در سال ۱۹۹۲، کاندیدای حزب سوم یعنی راس پرو بیش از ۱۹ درصد آرا را به خود اختصاص داد. اصولاً کاندیدها خیلی از مواقع شعارهای سیاسی را معطوف به این مسئله می سازند که آنها می خواهند «سیاست به شکل متداول» را عوض کنند و نظرات مردم را بیشتر در فرآیند شکل گیری خط مشی ها دخیل سازند. به همین جهت است که آنان غالباً چنین مطرح می کنند که بخشی از «جامعه واشنگتن» نیستند و دغدغه های شهروندان معمولی و عادی را دارند و یکی از آنها هستند، هر چند که غالباً بخش اصلی جامعه سیاسی حاکم بر آمریکا بوده اند.

بیل کلینتون با تکیه به این استدلال که از خارج واشنگتن است و می خواهد فضای تازه ای به حیات سیاسی حاکم بر واشنگتن بدهد، بسیاری از آرای محافظه کارانی را که از روند امور ناراضی بودند به خود جلب کرد که منجر به ۳۷ درصد آرا برای کاندیدای جمهوری خواهان یعنی جورج هربرت واکر بوش شد؛ این یعنی ۲۲ درصد کمتر از آرای رونالد ریگان در سال ۱۹۸۲ و کمترین میزان رأی برای یک کاندیدای جمهوری خواه از ۱۸۶۰ به بعد بود. بسیاری، روحیه بدبینی و عدم شرکت^{۲۶} در انتخابات را به جهت ماهیت غیر دموکراتیک فرآیند سیاسی می دانند که عامه مردم را از ایفای نقش سیاسی و مشارکت در حیات سیاسی جامعه باز داشته است.^{۲۷} در صورتی که برای رأی دهنده فرآیند تعیین کننده، جهت رأی باشد، کیفیت سیاست گذاری و چگونگی تعاملات در سطح تصمیم گیری به شکلی جدید مطرح می گردد و مورد توجه قرار می گیرد. به جهت همین است که بسیاری از کسانی که در انتخابات شرکت نمی کنند از حق دموکراتیک صرف نظر می کنند، به فرآیند انتخابات با نگاه منفی می نگرند و آن را به شدت فاسد و مستعد تأثیرپذیری از گروههای ذی نفوذ و

قدرتمند در جامعه می دانند. سیاستمداران دغدغه اصلی خود را حکومت کردن نمی دانند، بلکه در به دست آوردن حمایت مراکز قدرت در جامعه را ضرورت اصلی می یابند.^{۲۹} کاندیداها پیش از آنکه به ارزشهای دموکراتیک پایبند باشند و نیازهای شهروندان را معیار قرار دهند به خواسته‌های گروههای ذی نفوذ و صاحبان قدرت در جامعه تسلیم می شوند. با توجه به این واقعیات است که انتخابهای سیاسی در فضایی انجام می گیرد که کمترین اطمینانی نسبت به این مسئله وجود دارد که پیامدها در تطابق با تعهدات و قولهای کاندیداها حیات یابد.^{۳۰}

شهروندانی که نگرش مثبتی به سیستم سیاسی و فرآیند تصمیم گیری در تعیین اولویتها ندارند، نهادها را مطلوب نمی یابند. از همین روی به کاندیداهایی رأی می دهند که معتقد به اصلاح سیستم سیاسی و فرآیند باشند. سیاستمدارانی از این دست را که کاندیدا می شوند، باید سیاستمداران معتقد به نقش وسیعتر شهروندان در جهت دادن به حیات سیاسی دانست. چنین سیاستمداری معتقد به «دموکراسی مستقیم است». با در نظر گرفتن این دو تئوری متفاوت درباره معیار تعیین کننده ماهیت رأی شرکت کنندگان در انتخابات، مبارزات انتخاباتی سال ۲۰۰۴ و نتایج آن قابل درک می گردد. به طور مسلم، رأی دهندگان با توجه به این مسئله تصمیم می گیرند که موضع کاندیداها را معیار رأی خود قرار دهند و یا عملکرد سیستم را جورج دبلیو بوش بر روی طیف ایدئولوژیک به وضوح موضع محافظه کارانه را اختیار کرد، در حالی که جان فوربز کری از موضع لیبرال به مبارزه پرداخت. هر دو کاندیداها نهادها و ساختار سیاسی را مطلوب مطرح کردند و آن را متناسب با نیازهای دموکرات برآورد کردند. رأی دهندگان با دو انتخاب متمایز و متفاوت روبه رو بوده اند. بعد از انتخابات سال ۱۹۸۴، این شفاف ترین مبارزه ریاست جمهوری بود؛ چرا که هر دو کاندیدا به جهت سابقه و نظرات برای رأی دهندگان ابهام به وجود آورده بودند. جورج دبلیو بوش موضعی محافظه کارانه در مورد موضوعات داشت و جان فوربز کری جهت گیری لیبرال را برای رأی دهندگان به نمایش گذاشته بود و هر دو کاندیدا به جهت اینکه در ساختار سیاسی از قدرت برخوردار بودند، آن را مثبت ارزیابی می کردند. (شکل شماره ۱) پس در تعیین جهت گیری نهایی رأی دهندگان هم باید موضوعات را اساس عملکرد رأی دهنده در انتخابات

سال ۲۰۰۴ دانست و هم عملکرد ساختارهای سیاسی را.

چشم انداز تاریخی انتخابات سال ۲۰۰۴

برای بسیاری که به لحاظ مسایل جهانی و معضلات بین المللی متوجه مبارزات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۴ بودند، پذیرش شکست جان فوربز کری ناباورانه بود. آرای خروجی که در ساعات اولیه در حوزه های انتخاباتی جمع آوری شده بود، نیز این باور را در بسیاری و حتی در اردوگاه انتخاباتی دموکراتها قوام داده بود. آنچه آنان درباره انتخابات سال ۲۰۰۰ گفته بودند از صحت برخوردار بوده است. با وجود اینکه ال گور، کاندیدای دموکراتها، رأی مثبت پنج قاضی دیوان عالی فدرال را درباره توقف شمارش آرای فلوریدا که عملاً به معنای باخت او بود، پذیرا شد، اما دموکراتها اعتقاد داشتند پیغام انتخابات واضح، مشخص و بی نیاز از چالش است و آن هم این واقعیت غیرقابل انکار است که رأی دهندگان به کاندیدای دموکرات رأی دادند. ال گور با حدود ۵۰۰ هزار رأی بالاتر رأی دهندگان، ۴۸٫۴ درصد کل آرا، انتخابات را به جورج دبلیو بوش که تنها ۴۷٫۹ درصد کل آرای رأی دهندگان را به دست آورده بود، به جهت اینکه او ۲۷۱ آرای کالج انتخاباتی را کسب کرده بود به ضرورت الزامات برآمده از قانون اساسی واگذار کرد. به لحاظ ناباوری شکست و اینکه بعد از دو انتخابات در قرن نوزدهم در سالهای ۱۸۷۶ و ۱۸۸۸ این نخستین بار بود که کاندیدایی که آرای کمتر مردم را دریافت کرده است پیروز می شد، دموکراتها از توجه به علل ریشه ای عدم موفقیت بازماندند.

در ۱۸۷۶ کاندیدای دموکرات، ساموئل جی تیلدن، با وجود ۲۵۱۷۴۶ رأی بیشتر از رقیب جمهوری خواه، رونز فورد بیهیز که یک رأی کالج انتخاباتی بیشتر داشت نتیجه را باخت. همچنان که در سال ۱۸۸۸ کاندیدای دموکرات، گروور کلیولند، با وجود ۹۵۰۹۶ رأی بیشتر انتخابات را به بنجامین هاریسون که دارای ۶۵ رأی کالج انتخاباتی بیشتر بود، واگذار کرد. دموکراتها با وجود شکست در این انتخابات به جهت رأی بالاتر رأی دهندگان از توجه به علل اجتماعی و روان شناختی و نیروهای تاریخی بازماندند. این شکستها حکایت از این داشتند که نیروهای اجتماعی در حال جابه جایی و در نتیجه توازن قدرت سیاسی در حال دگرگونی است

◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

و یک صف بندی جدید حزبی در حال شکل گرفتن است. پیروزی ویلیام مک کینلی در ۱۸۹۶ آغازگر حاکمیت صف بندیهای جدید انتخاباتی در آمریکا بود که پایه های آن در طول چند انتخابات گذشته در حال شکل گرفتن بودند. در اواخر قرن نوزدهم شاهد پیروزی قاطع صاحبان سرمایه صنعتی و طبقه متوسط در شکل دادن به معادلات سیاسی و از صحنه خارج شدن طبقات و نیروهای وابسته به آریستوکراسی ارضی و به حاشیه رفتن جنوب به عنوان^{۳۱} جغرافیای تعیین کننده در فضای سیاسی کشور هستیم. جمهوری خواهان «خون آبی» به بارون های جدید سیاسی تبدیل گشتند و پایگاه قدرت از جنوب کشاورزی به شمال صنعتی منتقل شد و حزب جمهوری خواه پرچمدار بورژوازی شهری می گردد و ائتلاف جدید نیروهای اجتماعی حیات می یابند و مرکز ثقل قدرت در شمال و در دستان حزب جمهوری خواه متمرکز می شود. قدرت جمهوری خواهان در سواحل شمال شرقی و شمال آمریکا متمرکز می شود. دموکراتها پایگاه حزبی خود را به جنوب منتقل می کنند و نگاههای محافظه کارانه نژاد پرست موتور حرکت دهنده حزب و هستی بخش افکار حاکم بر عملکرد دموکراتها می شود. برای چند دهه (تا سال ۱۹۳۲) حزب جمهوری خواه به حزب برتر در مبارزات ریاست جمهوری تبدیل می گردد که به جهت شرایط اجتماعی و روان شناختی رأی دهندگان انتظار آن می رفت پیروزی دوباره جورج دبلیو بوش در سال ۲۰۰۴ نیز بایستی با درک شرایط اجتماعی و ظرفیتهای روان شناختی رأی دهندگان بررسی شود. شکست سخت جان فوربز کری در خلاء شکل نگرفت. شرایط اجتماعی و ائتلافهای سیاسی و ارزشی به گونه ای بودند که نامزد دموکراتها را عملاً خلع سلاح کرده بود. فرمانداران چهار ایالت پر جمعیت و پر وسعت آمریکا که تقریباً یک سوم جمعیت را در خود جای داده است، جمهوری خواه هستند. رؤسای قوه مجریه در بزرگترین ایالات در سواحل شرقی و غربی و منطقه جنوب غرب کشور جمهوریخواه هستند. کالیفرنیا با ۵۵ رأی کالج انتخاباتی، تگزاس با ۳۴ رأی کالج انتخاباتی نیویورک با ۳۱ رأی کالج انتخاباتی فلوریدا با ۲۷ رأی کالج انتخاباتی در مجموع ۱۴۸ رأی که بیش از نیمی از آرای انتخاباتی ضروری برای دستیابی به کاخ سفید است را در اختیار دارند دارای فرمانداران جمهوریخواه هستند. جان کری مبارزه برای حضور در کاخ سفید را باخت، نه به

جهت اینکه او سومین کاتولیکی بود که بعد از آلفرد ای اسمیت در ۱۹۲۸ و جان اف کندی در ۱۹۶۰ برای ریاست جمهوری تلاش کرد، بلکه به این علت که رأی کاتولیکها را به دست نیاورد. در طول یکصد سال گذشته تنها دو سناتور، یعنی وارن جی هاردینگ در ۱۹۳۰ و جان اف کندی در ۱۹۶۰ به کاخ سفید راه یافتند. او دومین کاندیدای ماساچوستی حزب دموکرات در چهل سال گذشته بود، لیبرال تر از ادوارد کندی، سمبل لیبرالیسم در سنای آمریکا عمل کرده است و دومین دموکرات لیبرال می باشد که در بیش از یکصد سال گذشته با یک رییس جمهور جمهوری خواه درگیر در جنگ بیرون قاره ای به مبارزه پرداخته است. جان کری باخت، چون ترکیب نیروهای اجتماعی، موضوعات محوری انتخابات، ائتلافهای سنتی انتخاباتی و الگوهای مبارزه انتخاباتی دچار تحول اساسی شده اند. ائتلاف «معادله جدید» و موضوعات و گروههای محوری این ائتلاف که از سال ۱۹۳۲ صحنه مبارزات انتخاباتی را در دو سطح قوه مقننه و مجریه و به ویژه مجریه تحت کنترل خود داشت، به دنبال آخرین هورا در مبارزات ۱۹۶۴، پیوسته اما آهسته دچار تزلزل شد. گلدواتر، پدر معنوی سیاستمداران محافظه کار کنونی که با شعار یک «انتخاب و نه یک پژواک» با به دست آوردن ۳۸ درصد آرا در برابر ۶۱ درصد لیندون جانسون شکست سختی را تحمل کرد، بر این اعتقاد بود که تنها در صورت مبارزه رو در رو، مستقیم و همه جانبه با ارزشهای لیبرال مدرن و الگوهای اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی شکل گرفته بعد از رکود اقتصادی ۱۹۲۹ است که می توان به یک گزینه مطرح انتخاباتی و متفاوت تبدیل شد. چنین بود که گلدواتر علیه قواعد و اصول حاکم بر حزب جمهوری خواه که بر پایه مماشات و همکاری با دموکراتهای لیبرال و پذیرش موقعیت اقلیت همیشگی در کنگره بود، به مبارزه پرداخت. او که از حمایت وسیع و همه جانبه نسل جدید از مخالفان محافظه کار از غرب میانه و غرب آمریکا از قبیل رونالد ریگان برخوردار بود، سلطه محافظه کاران سنتی مستقر در سواحل شرقی بر حزب جمهوری خواه را به چالش گرفت. شکست جای کری در عین اینکه باید نشانگر کیفیت پایین او به عنوان یک کاندیدا مطرح شود، در سطح وسیعتر باید پیامد اجتناب ناپذیر یک فرآیند تاریخی دگرگونی در الگوهای ارزشی و سازمانی در نظر گرفته شود. جان کری در شرایطی باخت که بالاترین تعداد

رأی دهنده در حوزه های انتخاباتی حضور پیدا کرده بودند. او در شرایطی شکست را پذیرا شد که برای نخستین بار در ۷۴ سال گذشته آمریکا شاهد «رشد بدون شغل» بود. او در حالی تن به شکست داد که پرستیژ جهانی آمریکا به پایین ترین حد خود در بین متحدان غربی رسیده بود. او در حالی پذیرای شکست شد که بالاترین میزان بودجه در تاریخ معاصر به وسیله گروههای مستقل دموکرات و طرفداران ثروتمند برای شکست جورج دبلیو بوش هزینه شد. او در شرایطی صحنه را و اگذار کرد که یک اجماع بی نظیر در طول دهه های اخیر بین نخبگان فرهنگی، اجتماعی و دانشگاهی در راستای جلوگیری از پیروزی دوباره ساکن کاخ سفید به وجود آمده بود. برای درک اینکه با وجود تمامی این نکات منفی که برای به زمین زدن یک کاندیدا کافی است، چگونه جورج دبلیو بوش به بزرگترین پیروزی جمهوری خواهان در دو دهه اخیر دست یافت؟ و نیز اینکه به رغم عدم وجود دو مؤلفه اصلی و ضروری پیروزی در انتخابات یعنی وضع مطلوب اقتصادی و شرایط صلح آمیز در صحنه سیاست خارجی برای کشور، او چگونه به پیروزی رسید. این ضرورت ایجاد می شود که به دو مؤلفه اساسی، مهم و شکل دهنده نتایج انتخابات سال ۲۰۰۴ توجه شود.

کیفیت فردی و ویژگیهای شخصیتی

رأی دهندگان دموکرات بر این اعتقاد بودند که جان کری بهترین شانس آنها برای شکست «رییس جمهور جنگ» است. از این رو بود که آنان در طی مبارزات مقدماتی برای تعیین کاندیدای دموکرات با اینکه در ابتدا مجذوب هوارد دین «شورشی» شده بودند، در نهایت برخلاف انتظار همگان در نیوهمشایر و آیوا که نخستین و در عین حال اصلی ترین مراحل از نظر ایجاد موج انتخاباتی بودند، جان کری را ترجیح دادند. دین فردی هیجانی بود، در حالی که جان کری از نظر دموکراتها «قابلیت انتخاب» داشت. پس رأی دهندگان دموکرات از کسی که بلندترین صدا را داشت، به کسی که قابلیت هدایت داشت، روی آوردند. آنها از «گله کردن» به سیاست گذاری و «حکومت داری» روی آوردند. آنان دنبال انتخابی مطمئن بودند، هر چند که در ابتدا به شورشی گرایش داشتند. اصلی ترین خواست آنان شکست

جمهوری خواهان بود و از این روی به نظر خود با انتخاب جان کری از خطر کردن دوری نمودند. این به معنای آن است که دموکراتها با کاندیدا کردن سناتوری از ماساچوست و نادیده انگاشتن هوارد دین، که فرماندار سابق ورمانت که تجربه ریاست قوه مجریه را در ایالت خود کسب کرده بود، کسی را که از نظر آنان توانایی هدایت و پیروزی را داشت، به میدان انتخابات دوم نوامبر فرستادند.

این به وضوح نشان می دهد که از نظر فعالان حزبی افکار عمومی تعیین کننده تر از آن است^{۳۳} که بتوان آن را نادیده گرفت. ارزیابی رأی دهندگان است که رأی را جهت می دهد. بدین روی، کاندیدای حزبی باید از نظر رأی دهندگان مطلوب جلوه کند.^{۳۴} ارزیابی رأی دهنده بر اساس سه مؤلفه شکل می گیرد: ۱. کاندیدا باید این ذهنیت را بین رأی دهندگان ایجاد کند که از قابلیت لازم برای حکومت داری برخوردار است؛ به این معنا که او از ظرفیتهای ارزشی بهره مند است؛ ۲. کاندیدا باید این احساس را بین رأی دهندگان ایجاد کند که او از تواناییهای مدیریتی و تجربه لازم برای هدایت کشور برخوردار است؛ ۳. در عین حال، کاندیدا باید از نظر موضوعی قابلیت جذب رأی دهندگان را داشته باشد و اعتماد آنها را کسب کند. ارزیابی مبتنی بر این سه فاکتور به جهت رأی را تعیین می کند. (شکل شماره ۲)

تأکید دموکراتها بر کاندیدایی که قابلیت انتخاب شدن را داشته باشد، باعث شد کسی را برای مبارزه با جورج دبلیو بوش برگزینند که فاقد «فره مندی» و سرشار از «بدلی و تصنعی بودن» بود. او با وجود مخالفت گسترده با جنگ ویتنام، به لحاظ شرایط خاص کشور پیوسته صحبت از «آماده بودن برای انجام وظیفه» می کرد. وی با وجود اینکه نگاه منفی نسبت به متمم دوم قانون اساسی داشت، در روزهای پایانی انتخابات برای کسب رأی در جنوب، لباس شکار به تن کرد و تفنگ در دست به شکار رفت. او در سال ۱۹۹۱ زمانی که جورج هربرت واکر بوش جهت فرستادن نیرو به کویت خواهان مجوز از کنگره آمریکا بود، به آن رأی منفی داد. چرا که به عنوان یک لیبرال، جنگ را مذموم می یافت. اما جان کری حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ را با وجود اینکه بر خلاف قوانین بین المللی و مخالفت سازمان ملل بود، به لحاظ ملاحظات انتخاباتی تأیید کرد و به آن رأی مثبت داد. این دوگانگی رفتاری از همان ابتدا او را

در شرایطی قرار داد که از وجاهت اخلاقی برای به زیر سؤال بردن سیاستهای رهبر محافظه کاران و به دست آوردن احترام و اطمینان مردم برخوردار نباشد. ضرورت‌های انتخاباتی و باورهای فردی کانیدها و چگونگی هم آهنگ کردن آنها بیانگر میزان قابلیت است. ماهیت انتخابات ریاست جمهوری بازتاب واقعیتی است که موسوم به «معمای سیاست توده‌ای» است.^{۳۵} اصولاً دو نوع سناتور وجود دارد. یک گروه از سناتورها آنانی هستند که موسوم به «اسب کاری» هستند که بر شکل دادن به قوانین و مصوبات قانون گذاری تمرکز می کنند تا به این وسیله اصول و اعتقادات خود را جنبه بیرونی داده باشند. افکار عمومی برای آنها^{۳۶} عامل تعیین کننده نمی باشد، بلکه باورهایشان است که جهت دهنده سیاستها است. بعضی از سناتورها مثل «اسب نمایش» هستند. جان کری در زمره سناتورهای گروه دوم محسوب می شود. در طول ۲۰ سال حضور در سنای آمریکا به بیش از ۵۰۰ لایحه رأی داده است و همواره سعی داشته تا رأی او درجهتی باشد که او در برابر دوربینها باشد. در اینجا توجه، بیشتر به فرآیند معطوف است تا نتیجه. این ذهنیت حاکم بر سیاستمدارانی است که نظری مساعدتری به فرآیند دارند.^{۳۷} به دنبال بازگشت از ویتنام او در یک مصاحبه مطبوعاتی در ۱۹۷۱ اعلام کرد که مدالهایی را که گرفته بود، به دور انداخته است. اما بعد در شرایطی که موقعیت رسیدن به مقام ریاست جمهوری برایش پیش آمد، اعلان کرد که منظور او این نبوده است که خود مدالها را دور انداخته است، بلکه فقط نوار و روبان مدالها را دور انداخته و خود مدالها را حفظ کرده است. به لحاظ این ویژگیهای شخصیتی که به شدت موقعیتی بودند، برای رأی دهندگان این امکان وجود نداشت تا یک تصویر روشن و ارزشی از کانیدها ترسیم کنند. فقدان اعتماد در حیاست سیاسی ضرورتاً به معنای عدم توانایی در کسب رأی و اصولاً عدم توانایی در حکومت کردن است.^{۳۸}

به لحاظ عدم اعتماد، رأی دهندگان بالقوه از بسیج دیگران برای رأی دادن به جان کری اجتناب کردند. با وجود تمام تبلیغات که به وسیله بسیاری از هنرمندان، روشنفکران، روزنامه نگاران و گروههای بانفوذ و تشکیلات سیاسی از قبیل سازمانهای ۵۲۷ برای جان کری انجام شد، این جمهوری خواهان بودند که یکی از بالاترین بسیجهای رأی دهندگان را در

۵۰ سال اخیر انجام دادند. بیشترین تعداد رأی دهندگان در ۴۰ سال اخیر به حوزه‌های انتخاباتی پای گذاشته و با توجه به اینکه ترکیب جمعیت افزایش یافته رأی دهنده به نفع دموکراتها بود، اما این جورج دبلیو بوش بود که بالاترین آرای مردم را در تاریخ انتخابات مستقیم ریاست جمهوری از سال ۱۸۲۴ به دست آورد. کن ملهمن که به عنوان مدیر تیم انتخاباتی محافظه کاران در مرکز انتخاباتی در ویرجینیا مستقر بود، موفق شد، بیش از یک میلیون و دویست هزار نفر داوطلب را برای بسیج رأی دهندگان محافظه کار گسیل کند. به جهت این کار عظیم بعد از پیروزی کاندیدای محافظه کار او به ریاست کمیته ملی جمهوری خواهان برگزیده شد. این مهم امکان پذیر بود؛ چرا که جدا از ماهیت ارزشی افکار جورج دبلیو بوش، این ذهنیت در بین کلیت رأی دهندگان بود که او به اعتقادات و تفکرات و در نتیجه رفتارهای خود مومن و معتقد است و برپایه باور ذاتی و غریزی به آن عمل می کند. در آمریکا مردم رییس جمهور را به این دلیل انتخاب نمی کنند که با او به رستوران بروند و دقایقی را به سرمستی بگذرانند، بلکه فردی را به کاخ سفید می فرستند که با او احساس نزدیکی و آرامش بکنند. تنها دموکراتی که در ۵۰ سال اخیر این نیاز رأی دهندگان را بر آورده کرد، بیل کلینتون بود. جان کری کمتر نشانی از این ویژگی داشت. به لحاظ فقدان این ذهنیت بود که جان کری فاقد توانایی لازم برای تشخیص مرکز ثقل سیاسی بود. او به جهت برخوردار نبودن از چارچوبهای منسجم اعتقادی، امکان درک مرکز ثقل سیاسی را نداشت؛ این یعنی گام برداشتن در خیابانی که فاقد چراغ روشنایی است. از این رو، نمی توانست سیر ذهنی و ارزشی مردم را تشخیص دهد. توانایی تشخیص این سیر ضروری است؛ چرا که یا کاندیدها اعتقادات مردم و ارزشها را به چالش می گیرند و سعی می کنند جهت مطلوب تری را ارائه کنند و یا اینکه تأییدشان کنند و در راستای آنها گام بردارند.^{۳۹} این ضرورت دموکراسی است که به مفهوم تأثیر گذاری بیشتر مردم و جلوگیری از کاهش قدرت سیاسی آنان است.^{۴۰}

هویت بخشی اخلاقی به موضوعات

محافظه کاران به دنبال پیروزی در سال ۲۰۰۰ به خوبی آگاه بودند که تنها در صورتی

به پیروزی دست می‌یابند که بتوانند در کنار رأی دهندگان طبقه متوسط، گروههای مذهبی به ویژه پروتستان‌ها را در شکلی وسیع به رأی دادن تشویق کنند. بزرگترین کاهش مالیاتی در طول تاریخ آمریکا در دوران جورج دبلیو بوش انجام شد تا تضمینی بر این باشد که رأی دهندگان طبقه متوسط روبه بالا در انتخابات به نفع او شرکت می‌کنند. با اطمینان از این موقعیت بود که مرحله بعدی سیاست انتخاباتی، یعنی جلب نظر رأی دهندگان انجیلی مورد توجه قرار گرفت؛ رأی دهندگانی که به یک نیروی تعیین کننده حیات سیاسی آمریکا تبدیل شده‌اند.^{۴۱} از هر ده نفر آمریکایی چهار نفر خود را مسیحی انجیلی می‌نامند. اینان تا سال ۱۹۷۳ بیشتر به کاندیداهای حزب دموکرات رأی می‌دادند، اما در این سال به دنبال تأیید سقط جنین به وسیله دیوان عالی آمریکا و حمایت حزب دموکرات از این سیاست، گروههای انجیلی به ترک حزب دموکرات پرداختند. با کسب حمایت آنان بود که رونالد ریگان به قدرت رسید و دوران صعود محافظه کاران غیر سنتی در حیات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آمریکا آغاز شد. از این تاریخ شاهد حضور وسیع محافظه کاران مذهبی در شکل دادن به حیات سیاسی آمریکا هستیم.

در سال ۲۰۰۴ فضای اخلاقی کاملاً در جهت دستور کار جورج دبلیو بوش بود؛ چرا که جان کری به عنوان یک کاتولیک نه تنها تلاشی برای جلوگیری از بسیج مسیحیان انجیلی به وسیله محافظه کاران نکرد، بلکه حتی از کسب حمایت فعال کاتولیکها هم که به طور سنتی به دموکراتها رأی می‌دادند، عاجز ماند. او به عنوان یک کاتولیک لیبرال، صحنه ارزیابی مذهبی رأی دهندگان را به طور کامل به رقیب خود واگذار کرد. با عدم ابراز نگرانی از تأیید قانون ازدواج هم جنس باها به وسیله دیوان عالی ماساچوست و درگیر شدن در بحث‌های انتزاعی درباره ماهیت حق و انتخاب، او بدون اینکه برای محافظه کاران ایجاد هزینه کند، رأی اخلاق گرایان را به سوی آنها سرازیر کرد. تقریباً نزدیک به یک سوم از ۱۱۵۴۰۹۱۷ نفری که در انتخابات شرکت کردند (۵۹۴۵۹۷۶۵ رأی برای جورج دبلیو بوش، ۵۵۹۴۹۴۰۷ رأی برای جان کری و ۴۰۰۷۰۶ برای رالف نیدر) اعلام کردند که اولویت نخستین آنها در ارزیابی کاندیداها مباحث اخلاقی بود. این تقریباً همان تعداد بود که در ارزیابی خود مسایل سیاست

خارجی را اعلام کرده بودند. جان کری بالاترین ضربه را از این گروه از رأی دهندگان خورد. او حتی در بین کاتولیکها هم رأی نیاورد و جورج دبلیو بوش ۵۲ درصد آرای رأی دهندگان کاتولیک را به خود اختصاص داد. ۵۵ انتخابات ریاست جمهوری از تاریخ تأسیس آمریکا تا کنون، ۴۶ انتخابات با رأی مستقیم مردم بوده است. در هیچ انتخاباتی نقش مسایل اخلاقی در کم رنگ کردن موضوعات اصلی یعنی جنگ و عدم توانایی در تولید شغل به این میزان موثر نبوده است. از توماس جفرسون، چهارمین رییس جمهور که اعلان داشت حضرت مسیح مهمترین فیلسوف در زندگی او بوده است تا جورج دبلیو بوش چهل و سومین رییس جمهور که در زمان انتخابات سال ۲۰۰۰ دلیل کاندیدا شدن خود را احساس «تکلیف» می دانست، نقش مذهب به این وضوحی در روان شناختی مردم مؤثر نبوده است.

باید دانست که در آمریکا برخلاف دیگر کشورهای غربی سیاست از ایمان به خدا جدا نیست. با وجود تمامی معضلات سیاست خارجی و اقتصادی، رأی دهندگان به ساکن کاخ سفد اعتماد داشتند؛ چرا که او را معتقد و پایبند به اصول می دانستند. «عملکرد در حوزه سیاستها در مقام مقایسه با اعتماد مردم به میزان کمی بیانگر نظر آنان است.»^{۴۲} این باور در بین بسیاری از مردم عادی وجود دارد که ساختار سیاسی به خواستههای آنان توجه ندارد، چرا که باورهای اخلاقی آنان را مطلوب نمی یابد.^{۴۳} اینان به کاندیدای محافظه کاران رأی دادند؛ زیرا او به زبان آنان صحبت کرد. در سال ۲۰۰۲ در اوج قدرت محافظه کاران انجیلی در کنگره و قوه مجریه، فروش کتابهای مذهبی در مقام مقایسه با سال قبل حدود ۳۷ درصد افزایش نشان می داد. جان کری بدون توجه به این واقعیات در تله ای که تیم انتخاباتی حریف برای او قرار داده بود، گرفتار آمده درباره موضوع حاشیه ای و غیر ضروری از دواج هم جنس بازاها شروع به صحبت کرد. این نه تنها باعث شد موضوعات اصلی یعنی جنگ و اقتصادی تحت الشعاع قرار گیرد، بلکه سبب شد که پایگاه حزبی جمهوری خواهان یعنی مسیحیان انجیلی بسیج گردند و در انتخابات شرکت کنند. با در نظر گرفتن اینکه تعداد وفاداران حزب دموکرات و جمهوری خواه برابر است، اگر جان کری می توانست ضرورت نیاز به تغییر را در بطن فضای خنثی حزبی به وجود آورد، پیروزی او محتمل بود. اما او با ایجاد فرصت اخلاقی برای

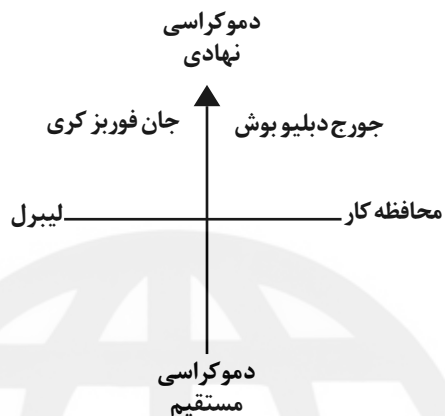
محافظه کاران این امکان را به آنها داد که بتوانند نیروهای خود را بسیج کنند و نقش مستقلها را در تعیین نتایج انتخابات از بین ببرند. در این فضا بود که جورج دبلیو بوش با صحبت از نیاز به افزودن متمم به قانون اساسی آمریکا برای حراست از ساختار خانواده در شکل سنتی آن - هر چند که هر سیاستمداری به لحاظ فرآیند پیچیده تصویب متمم آگاه است که چنین عملی تا چه حد بعید است - و تأکید بر برتری اخلاقی مردم آمریکا، موفق به کاهش نگرانیها درباره اوضاع نظامی و اقتصادی گردید. در روز انتخابات در بطن چنین فضایی بود که ۵۴ درصد رأی دهندگان مرد و ۴۷ درصد رأی دهندگان زن به ابقای رییس جمهور رأی دادند. برتری ۹ درصدی جورج دبلیو بوش در بین مردان که فراتر از حد انتظار بود و برتری ۵ درصدی جان کری در بین زنان که کمتر از انتظار بود، به پیروزی محافظه کاران منجر شد. جان کری باخت را پذیرا شد؛ چرا که او فراموش کرد در بطن شرایط جنگی در ورای مرزهای کشور، اخلاق گرایی بیش از هر زمان دیگری اعتبار می یابد. بیل کلینتون تنها دموکراتی بوده است که نشان داده چگونه یک لیبرال می تواند در جامعه مذهب نواز آمریکا بر محافظه کاران اخلاق محور پیروز گردد. شهروندان از نخبگان تنها خواهان این هستند که به نیازهای آنان توجه کنند و سیستم را در جهت خواسته های مردم جهت دهند.^{۴۴} آنان ممکن است از جزئیات مقوله های سیاسی و فرآیند قانون گذاری اطلاعات کمی داشته باشند،^{۴۵} اما کسانی را انتخاب می کنند که در آن مقطع تاریخی نزدیکتر به دیدگاه آنان حرکت می کنند. جورج دبلیو بوش این نکته ظریف و در عین حال حیاتی را درک کرد و با بیش از ۴ میلیون رأی بیشتر انتخابات را برای دومین بار برد و جان کری در عین اینکه تمامی مؤلفه های پیروزی یعنی وضع نامناسب اقتصادی و درگیری نظامی برای یک کاندیدای رقیب وجود داشت، شکست سختی را پذیرا گشت. بیل کلینتون با وجود تمامی مشکلات و سختیها دوباره انتخاب شد^{۴۶} و جورج دبلیو بوش حتی با مشکلاتی فزونتر به انتخاب دوباره دست یافت؛ چرا که هر دو دارای شم سیاسی و درک رأی دهندگان بودند. جان کری فاقد جذابیت لازم برای رأی دهندگان و فهم نیازهای آنان بود.

نتیجه گیری

پر واضح است که «گزاره های عقیدتی»^{۴۷} که رأی دهندگان بیان می کنند، به شدت متزلزل و تغییر پذیر است. توانایی آنان برای معین کردن جایگاه ایدئولوژیک و تعریف ایدئولوژیک از پدیده ها و موضوعات در سطح قابل قبول و مطلوبی به چشم نمی آید.^{۴۸} اما آنچه باید مورد توجه قرار گیرد این است که «سیاست ممکن است پر سر و صداتر و یا شدیدتر و حتی گزنده تر به نظر آید، اما محققاً امروزه بیش از هر زمان دیگری مهمتر است.»^{۴۹} چرا که رأی دهندگان با وجود تمامی کاستیها به کاندیدایی رأی می دهند که شناخت گسترده تری از فضای حاکم اجتماعی و ارزشهای آنان دارد. این ضرورت برای کاندیداها وجود دارد که به این مهم وقوف داشته باشند که رأی دهندگان در عین اینکه در راستای تأمین خواسته های خود حرکت می کنند به شدت تابع احساسات و هیجانات خود هستند^{۵۰} و از کاندیداها خواهان توجه به این مهم هستند.

در انتخابات سال ۲۰۰۴، جان کری فاقد جذابیت در نزد رأی دهندگان بود. همان معظلی که ال گور در سال ۲۰۰۰ با آن مواجه شد. در حالی که از نظر مردم جورج دبلیو بوش ارتباط نزدیکتری با آنان برقرار کرد. ویژگیهای شخصیتی و تکیه او به ارزشهای اخلاقی رأی دهندگان از یک سو باعث شد که احساس ناخوشایندی علیه او در بین رأی دهندگان بالقوه دموکرات پدید نیاید و در نتیجه، جان کری نتواند به بسیج آنان بر پایه تنفر از جورج دبلیو بوش پردازد. از سوی دیگر، این ویژگیها و سیاستها باعث موفقیت او در این امر شد که به بسیج پایگاه حزبی خود پردازد و چهار میلیون رأی دهنده مسیحی انجیلی را که در سال ۲۰۰۰ رأی نداده بودند، به پای صندوقهای رأی بکشاند. تفاوت تعداد آرا هم تقریباً در همین حدود بود. انتخابات بیش از آنکه بر محور مباحث کلان سیاسی و اقتصادی باشد در رابطه با ایجاد ارتباط با رأی دهندگان حیات می یابد. کاندیدای محافظه کاران این را درک کرد و با وجود مشکلات بسیار در حیطه اقتصاد و سیاست خارجی به انتخاب دوباره دست یافت. این برآمده از همان چیزی است که در بیش از دو قرن قبل ادموند برک از آن با عنوان «قضاوت غنیافته و وجدان فرهیخته»^{۵۱} یاد کرد. □

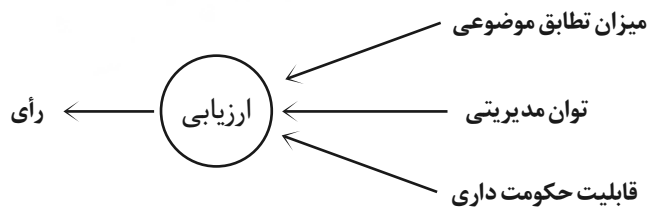
شکل شماره ۱



۱۹

جایگاه ارزشی و سازمانی کاندیداهای ریاست جمهوری در سال ۲۰۰۴ از نظر رأی دهندگان

شکل شماره ۲



چگونگی شکل گیری رأی

◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

پاورقیہا:

1. Paul E. Abramson and John H. Aldrich and David W. Rohde, 2003, *Change and Contingency in the 2000 and 2002 Elections*, Washington, D.C.: Congressional Quarterly Press.
2. Emmett M.J Bull, "The Invisible Primary," William G. Mayer, ed., in *Pursuit of the White House*, Chatham: N.J: Chatham House, 1996, pp. 1-3.
3. D.L. Hamilton, ed., 1981, *Cognitive Processes in Stereotyping and Intergroup Behavior*, Hillsdale, N.J.: Erlbaum.
4. James P. Fiffner, 2004, *The Character Factor: How We Judge America's Presidents* College Station: Texas A and M University press.
5. Edward G. Carmines and James A. Stimson, 1989, *Issue Evolution*, Princeton, N.J. : Princeton University Press.
6. Robert E. Diclerico and James W. Davis, ed., 2000. *Choosing our Choices: Debating the Presidential Nominating System*, Lanham, Md.: Rowman and Little Field.
7. Larry M. Bartels, 1988, *Presidential Primary and the Dynamics of Public Choice*, Princeton, N.J.: Princeton University Press, P. 287.
8. William H. Riker, 1982, *Liberalism Against Populism: A Confrontation Between the Theory of Democracy and The Theory of Social Choice*, IL.: Waveland Press.
9. Schattschneider, E. E, 1960, *Semi-Sovereign People*, New York: Holt, Rinehart and Winston.
10. Bryan D. Jones, 2001, *Politics and the Architecture of Choice*, Chicago: The University of Chicago Press.
11. Larry M. Bartels, "Uninformed Votes: Information Effects in Presidential Elections," *American journal of Political Science*, Vol. 40, 1996, pp. 194-230.
12. Roberts Erikson and Kent L. Tedin, *American Public Opinion*, New York: Longman, 2000.
13. Benjamin I. Page and Robert Y. Shapiro, 1992, *The Rational Public*, Chicago: Chicago University Press.
14. W. James Ceaser and Andrew E. Busch, 2001, *The Perfect Tie: The True Story of the 2000 Presidential Election*, Lanham, Md.: Rowman and Littlefield, p.1.
15. Kellner Douglas, 2001, *Grand Theft 2000: Media Spectacle and a Stolen Election*, New York: Chatham House.
16. Anthony Downs, 1967, *An Economic Theory of Democracy*, New York: Harper and Row.
17. Hinich Melvin and Michael Monger, 1994, *Ideology and the Theory of Political Choice*, Ann Arbor: The University of Michigan Press, p. 235.

18. R. Michael Alvarez and M. Franklin Charels, "Uncertainty and Political Perception," *Journal of Politics*, Vol. 56, 1994, pp. 671-880.
19. Michael Munger and Jay Dow, "Public choice in Political Science," *Political Science and Politics*, Vol. 23, 1990, pp. 604-610.
20. Delli Caprini, Michael X. and Scott Keeter 1996, *What Americans Know about Politics and why it Matters*, New Haven: Yale University Press, p. 76.
21. Robert S. Erikson and Michael B. Machven and James A. Stimson, 2002, *the macro Polity*, Cambridge: Cambridge University Press, p. 21.
22. Dennis Chong 2000, *Rational Lives: Norms and Values in Politics and Society*, Chicago: University of Chicago Press.
23. John A. Ferejohn and James H. Kuklinski, ed., 1990, *Information and Democratic Processes*, Urbana: University of Illinois Press.
24. Philip E. Tetlock, "A Value Pluralism Model of ideological Reasoning," *Journal of Personality and Social Psychology*, 1988, pp. 819-27.
25. Joseph S. Nye and Philip Zelikow and David C. King, ed., 1996, *Why People Don't Trust Government*, Cambridge, MA.: Harvard University Press.
26. Joseph N. Cappella and Kathleen Hall Jamieson, 1996, *Spirit of Cynicism*, New York: Oxford University press.
27. Benjamin Ginsberg 1986, *The Captive public*, New York: Basic Books.
28. Anthony S. King, 1996, *Running Scared: why America's Politicians Campaign too much and Govern too Little*, New York: Martin Kessler Books, Free Press.
29. Eugene J. Alpert 1980, "Risk and Uncertainty in Political Choice," S. Fiddle, ed., *Uncertainty, Behavioral and Social Dimensions*, New York: Praeger.
30. V.O. Key 1949[1984], *Southern Politics in State and Nation Knoxville*: University of Tennessee Press.
31. William C. Adams 1987, "As New Hampshire Goes," Gary R. Orren and Nelson W. Pulsby, ed., *Media and Momentum: The New Hampshire Primary and Nominating Politics*, Chatham, N.J.: Chatham House, pp. 42-59.
32. James A. Stimson 1999, *Public Opinion In America: Moods, Cycles and Swings*, Boulder, CO.: Westview Press.
33. Jon A. Krosnick, "Government Policy and Citizen Passion," *Political Behavior*, Vol. 12, 1990, pp. 59-92.
34. Russell W. Newman 1986, *The Paradox of Mass Politics*, Cambridge, MA.: Harvard University Press.
35. Vincent Price 1992, *Public Opinion*: Newbury Park, CA.: Sage.
36. James March and Johan Olsen, "The New Institutionalism Organization Factors in Political Life," *American Political Science Review*, Vol. 78, 1984, p. 742.

37. Margaret Levi 1998, "A State of Trust," Valerie Baraithwaite and Margar Levi, eds., New York.
38. Michael Kazin 1996, *Populist Persuasion*, New York: Basic Books.
39. Alan Rosenthal 1998, *The Decline or the Representatin Democracy*, Washington, D.C.: Congress Quarterly Press.
40. J. Morgan Kousser 1974, *The Shaping of the Southern Politics*, New Haven: Yale University Press.
41. Robert D. Putnam, Susan J. Pharr and Russell J. Dalton, 2000, "Introduction: What's Troubling The Trilateral Democracies?," Susan J. Pharr and Robert D. Putnam, eds., *Disaffected Democracies*, Princeton: Princeton University Press, p.199.
42. David Mathews 1994, *Politics for People: Finding A Responsible Public Voice*, Urbana: University of Illinois Press.
43. John R. Hibbing and Elizabeth Theiss-Morse, 2002, *Stealth Democracy: America's Beliefs About How Government Should Worx*, Cambridge: Cambridge University Press, p. 131.
44. John Brehm 1993, *The Phantom Respondents*, Annarbor: University of Michigan Press.
45. Dick Morris 1999, *Behind the Oval Office: Getting Relected Against all odds.*, Los Angeles: Renaissance Books.
46. John R. Zaller 1992, *The Nture and Origins of Mass Opinion*, Cambridg: Cambridge University Press.
47. Conover, Pamela Johnston and Stonley Feldman, "The origins and Meaning of Liberal Consevative Selfiden Tification," *Amarican Journal of Political Science*, Vol. 25, 1981, pp. 617-45.
48. Russel Hardin 2000, *The Public Trust*, Susan J. Pharr and Robert D. Putnam, eds, *Dsafected Democracies*, Princeton: Princeton University Press.
49. James Etal Kuklisli, "The Cognitive and Affecfine Base a Poitiacal Tolerance Judye Ments," *Americal Journal of Political Science*, Vol. 35, 1991, pp.1-27.
50. Edmond Burke 1992[1994], *Burne's Politics*, Ross J. S. Hoffman and Paul LEvack, eds., New York: Alfred Knopf, p. 115.